1394.12.09

بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه مباحث

سخن در کلام شهید صدر در توضیح حدیث رفع بود. ایشان در حدیث رفع سه احتمال تقدیر، رفع تعبدی وجود حقیقی و رفع حقیقی وجود تعبدی و تشریعی را بیان کردند. ایشان احتمال اول را به این دلیل که اصل عدم تقدیر است، در حالی که وجود عنایت در ناحیه رفع یا مرفوع با توجه به تقمص مولی به قمیص مولویت خلاف اصل نیست، رد نمودند. ایشان در مرحله بعد، با توجه به فقره ما لا یطیقون و این که ما لا یطیقون، وجود خارجی ندارد، در این فقره مرفوع را تعبدی و تشریعی و رفع را حقیقی تفسیر کرده و با تمسک به وحدت سیاق، رفع را در سایر فقرات به همین معنا تفسیر کرده اند.[[1]](#footnote-1)

در مباحث الاصول کلام شهید صدر به این نحو تقریب شده است اما در تقریرات شیخ عبد الساتر[[2]](#footnote-2)، به شکل دیگری تقریب شده و در بحوث آقای هاشمی[[3]](#footnote-3) به نحوی دیگر تبیین شده است. محور کلمات ما مباحث الاصول آقای حائری است و وارد کلمات شیخ عبد الساتر و آقای هاشمی نمی شویم.

## بررسی کلام شهید صدر

شهید صدر مراحلی در بحث پی گرفته اند که به نظر هیچ یک از این مراحل تام نیست. در جلسه گذشته تفسیر ایشان از تقدیر را مورد مناقشه قرار دادیم. تقدیم عدم تقدیر بر تقدیر و تعین احتمال سوم، نیز مورد مناقشه است که در ادامه بیان می گردد.

### یکسانی تقدیر و وجود عنایت در رفع یا مرفوع

به نظر می رسد کلام شهید صدر در این که چون مولا تقمص به قمیص مولویت کرده، وجود عنایت در کلام او خلاف اصل نیست اما وجود تقدیر در کلام او خلاف اصل است، صحیح نباشد. زیرا؛ بر فرض پذیرش خلاف اصل بودن عنایت، هیچ تفاوتی بین این سه احتمال نیست. در هر سه احتمال امری که مرتبط به مولویت مولی است در تقدیر گرفته شده یا مورد عنایت قرار می گیرد. حتی کسانی که قائل به تقدیر هستند، مؤاخذه بر احکام مولویه یا جمیع آثار احکام مولی یا اثر ظاهر آن را در تقدیر گرفته و نمی خواهند امری را که با مولویت مولی سازگار نیست در تقدیر بگیرند.

بله اگر اصل در رفع و مرفوع حقیقی بودن هر دو نبود – ظاهر کلام شهید صدر پذیرش اصالت حقیقی بودن رفع و مرفوع است - و یا در تقدیر چیزی که در حیطه مولویت مولی نیست، مقدر بود حق با ایشان بود اما با تسلیم اصل در حقیقی بودن رفع و مرفوع و هم چنین تقدیر چیزی که با مولویت مولی سازگار است، دیگر جایی برای کلام ایشان باقی نمی ماند.

به نظر می رسد؛ همانگونه که تقدیر خلاف اصل است، عنایت نیز خلاف اصل باشد و هیچ وجهی وجود ندارد که خلاف اصل را در تقدیر بیشتر دانسته یا ارتکاب خلاف اصل را در عنایت عادی بدانیم زیرا؛ همانگونه که بیان شد در تقدیر نیز تنها از ناحیه مولویت مولی صحبت است و مقدّر چیزی است که مولویت سازگار است. بلکه در عنایت نیز خلاف اصل وجود دارد زیرا؛ اصل حقیقی بودن رفع و مرفوع است و اگر ارتکاب خلاف اصل هم در تقدیر و هم ادعای عنایت، قطعی بود و هر دو خلاف اصل نیز با مولویت مولی سازگار بود، دلیلی وجود ندارد که یکی از دو خلاف اصل بر دیگری مقدّم شود. بله اگر یکی از دو تفسیر خلاف اصل و دیگری موافق اصل بود، تقدیم وجه خواهد داشت. مثلا در دوران امر در کلام شارع بین اراده مصطلح شرعی یا مصطلح لغوی و عرفی – در جایی که حقیقت یا مصطلح شرعی وجود داشته باشد- گفته شده اصل اراده مصطلح شرعی در کلام صادر از مولی است. به این مثال دقت کنید: اگر لفظ صلاه در کلام مولی استعمال شد و روشن نبود که آیا معنای لغوی اراده شده یا معنای شرعی، اصل اراده معنای شرعی از صلاه است. در نتیجه با پذیرش پیش فرض خلاف اصل بودن عنایت – کما اینکه شهید صدر آن را پذیرفته است- هیچ تفاوتی وجود ندارد که عنایت در رفع باشد یا در مرفوع یا در تقدیر چیزی که از شئون مولا است. بله اگر شهید صدر مانند مرحوم نائینی ادعای خلاف متفاهم عرفی بودن تقدیر می کرد، اشکال به ایشان وارد نبود زیرا؛ استظهار امری است که در ضابطه ای خاص نمی گنجد تا بتوان بدان پاسخ داد.

### بازگشت وجه دوم و سوم به یک وجه

مرحوم صدر بعد از ذکر وجه دوم و سوم، با توجه به ما لا یطیقون که وجود خارجی ندارد، وجه سوم را ترجیح داده و قائل به رفع حقیقی وجود تشریعی شدند.[[4]](#footnote-4) به نظر می رسد این که وجودی تشریعی در قبال وجود خارجی داشته باشیم اساسا عرفی نبوده و نمی توان این دو را موجب ایجاد دو احتمال در مفاد روایت دانست و وجه دوم و سوم در کلام ایشان باید به یک وجه بازگشت کند. پیش از توضیح این اشکال، موضوع را اصطلاح مرحوم آخوند و نائینی توضیح می دهیم تا در ادامه با دقت به این نکته، اشکال به شهید صدر را تبیین کنیم.

#### موضوع و متعلق در اصطلاح آخوند و نائینی

اصطلاح مرحوم آخوند و مرحوم نائینی در موضوع با هم تفاوت دارد. در اصطلاح مرحوم نائینی هر قضیه ای که متکفل بیان حکم است شامل موضوع، متعلق و حکم است. موضوع در اصطلاح چیزی است که مفروض الوجود فرض شده و با تحقق خارجی او حکم فعلی می شود. در اصطلاح ایشان متعلق چیزی است که وجود ذهنی اش ملاحظه شده و حکم داعی به تحقق خارجی یا عدم تحقق خارجی آن موضوع است. در مثال «یجب الحج علی المستطیع» مستطیع موضوع، حج متعلق الحکم و یجب حکم است.

اما در اصطلاح مرحوم آخوند، گاه به حج موضوع اطلاق شده و گاه مستطیع موضوع دانسته شده است. مرحوم آخوند موضوع را به اعتبار منطقی استعمال می کند زیرا؛ هم می توان حج را موضوع برای حکم محمول قرار داد و گفت: الحج واجبٌ و هم می­توان مستطیع را موضوع در قضیه قرار داد و گفت: المستطیع یجب علیه الحج. البته بین این دو اسناد تفاوت وجود داشته و در اسناد اول وجوب محمول بر خود حج بوده و در اسناد دوم مسند الیه محمول واقعا الحج است اما در کلام المستطیع مبتدا و موضوع قرار گرفته است. به تعبیری دیگر اگر حج موضوع قرار گیرد خود واجب بر آن حمل می شود اما اگر مستطیع موضوع باشد، واجب الحج می تواند بر آن حمل شود نه واجب به تنهایی.

مطابق اصطلاح مرحوم نائینی موضوع هر چیزی است که مفروض الوجود بوده و تا تحقق خارجی پیدا نکند، حکم فعلی نمی شود. در نتیجه حکم هیچ وقت داعی و محرک نسبت به موضوع نیست زیرا؛ تا موضوع تحقق پیدا نکند، حکم بر آن مترتب نشده و با تحقق موضوع محرّکیت حکم نسبت به موضوع موجود معنا نخواهد داشت. تفکیک در اصطلاح مرحوم نائینی تفکیک بسیار خوبی است و بسیاری از مباحث را ناشی از خلط بین موضوع و متعلق بوده است، روشن می کند اما اگر ایشان اصطلاحی جدید را ایجاد نمی کرد و همان موضوع را به دو قسم موضوع مفروض الوجود و موضوع متعلق الحکم تقسیم می کرد، شاید بهتر بود.

یکی از مواردی که تفکیک بین موضوع الحکم و موضوع متعلق الحکم موجب اشتباه شده است، بحث اخذ ما لا یتأتی الا من قبل الحکم فی متعلق الحکم است. مرحوم آخوند در چند موضع این مطلب را بیان کرده اما در برخی از موارد مرادش از متعلق همان اصطلاح مرحوم نائینی است و گاه از متعلق موضوع در اصطلاح نائینی را اراده کرده است. در حالی که بین این دو تفاوت وجود دارد. اخذ ما لا یتأتی من قبل الحکم فی متعلق الحکم اگر مراد متعلق به اصطلاح نائینی باشد، مستلزم دور است ولی اگر موضوع مراد باشد، مستلزم دور نیست. همانگونه که روشن شد نه تنها موضوع در کلام مرحوم آخوند به معنای اعم استعمال شده است، متعلق نیز در کلام ایشان به معنای اعم به کار رفته است در حالی که خوب است بین این دو تفکیک شود.

#### توضیح اشکال به شهید صدر

در توضیح اشکال، با اصطلاح مرحوم نائینی پیش می رویم. اثبات حکم گاه به لسان اثبات متعلق و نفی حکم نیز گاه به لسان نفی متعلق است و گاه اثبات حکم به لسان اثبات موضوع و نفی حکم به لسان نفی موضوع است. در این موارد اساسا نفی و اثبات تکوینی متعلق و موضع مراد نبوده و تنها مقدمه ای برای نفی یا اثبات حکم می باشند.

##### نفی الحکم به لسان نفی الموضوع

 مثلا اگر برای استطاعت شرطی قرار داده شود و گفته شود: یعتبر فی المستطیع الرجوع بالکفایه. در معنای عرفی مستطیع رجوع بالکفایه شرط نیست اما آیا نفی موضوع مستطیع از این فرد به معنای نفی تکوینی مستطیع است یا تنها به داعی نفی حکم وجوب حج است؟ حال اگر در مفهوم مستطیع توسع داده شده و گفته شود: المستطیع بالقوه مستطیع، این بیان تنها برای اثبات حکم وجوب حج بر مستطیع بالقوه است و هیچ نظارتی به خارج نداشته و در مقام توسعه مفهومی مستطیع و یا تخطئه عرف در فهمش از مستطیع نیست. در این دو مثال حکم وجوب حج به لسان اثبات یا نفی موضوع، ثابت شده یا نفی شده است.

##### نفی الحکم به لسان نفی المتعلق

گاه همین تصرف در متعلق الحکم ایجاد شده و حکم به لسان نفی متعلق نفی شده و به لسان اثبات متعلق ثابت می شود. مثلا اگر گفته شود: لا صلاه الا بفاتحه الکتاب، با نفی صلاه از نماز بدون فاتحه، صحت آن را نفی می کند و اگر گفته شود: الصلاه بغیر السوره عند الضروره صلاه، هر چند نماز بدون سوره بر فرض وجوب سوره، حقیقتا نماز نیست اما؛ حکم نماز که صحت و عدم لزوم اعاده و قضا باشد بر آن به لسان اثبات متعلق ثابت شده است.

تفاوت بین تصرف در موضوع و تصرف در متعلق این است که در جایی که ثبوت یا نفی موضوع ملاحظه می شود، موضوع فانی در وجود خارجی است اما در جایی که متعلق نفی یا اثبات می شود، فانی در ماهیت و وجود ذهنی است زیرا؛ متعلق نمی تواند وجود خارجی داشته باشد.

#### بیان اشکال به تقسیم بندی شهید صدر

با توجه به توضیحی که بیان شد، به نظر می رسد وجود تشریعی و رفع تعبدی در کلام شهید صدر، با هم هیچ تفاوتی نداشته باشد و هیچ تفاوتی بین دو مثالی که ایشان برای هر یک از این دو زده اند، نباشد. ایشان برای رفع تعبدی وجود خارجی به لا ربا بین الوالد و ولده وبرای رفع حقیقی وجود تعبدی به لا رهبانیه فی الاسلام، مثال زده اند. مدلول قطعی لا ربا بین الوالد و ولده نفی حکم تکلیفی حرمت رباست. ربا متعلق حکم تکلیفی حرمت است نه موضوع حرمت. زیرا؛ ربا مانند شرب خمر بوجوده الذهنی حرام شده و بر خلاف واجب که وجوب به داعی ایجاد در خارج است، در حرمت عدم ایجاد در خارج داعی از تحریم است. پس ربا بوجوده الذهنی به داعی عدم ایجاد در خارج متعلّق حرمت قرار گرفته است نه بوجوده الخارجی مانند موضوع. زیرا؛ بعد از ایجاد ربا و شرب خمر در خارج، زجر از آن معنا نخواهد داشت.

تفاوت بین حرام و واجب در این است که در واجب وجودی ذهنی در نظر گرفته شده و با امر، ایجاد آن وجود ذهنی در خارج خواسته می شود اما؛ در نهی وجودی ذهنی در نظر گرفته می شود و با نهی از ایجاد آن وجود ذهنی در خارج زجر می شود. در کراهت و استحباب نیز مطلب همین گونه است. در استحباب همان وجود ذهنی علی نحو الندب طلب شده و در کراهت وجود ذهنی علی نحو التنزیه، زجر شده است.

در مثال لا رهبانیه فی الاسلام چون رهبانیت در اقوام گذشته به عنوان یک عبادت مطرح بوده و مستحب بوده است، نفی رهبانیت نفی متعلق حکم استحباب و مانند آن بوده و نفی متعلق التکلیف است. پس هم در مثال لا ربا و هم در مثال لا رهبانیه، هر دو متعلق تکلیف بوده و موضوع برای تکلیف نیستند منتها در مثال اول نفی الحرمه مراد بوده و در مثال دوم نفی الاستحباب اراده شده است.

خلاصه؛ رفع و نفی در روایات و به لسان شارع تنها به هدف و داعی نفی حکم است اما گاه نفی مستقیم به حکم تعلق یافته اما گاه نفی حکم به لسان نفی موضوع و گاه نفی الحکم به لسان نفی متعلق حکم می باشد. در نفی حکم به لسان نفی موضوع، وجود خارجی و حقیقی به داعی نفی حکم نفی شده و در نفی حکم به لسان نفی متعلق، وجود ذهنی به داعی نفی حکم، متعلق نفی قرار گرفته است. در هیچ یک از این دو مورد وجود تعبدی و شرعی مستقل از وجود خارجی و ذهنی موضوع و متعلق فرض نشده است تا رفع بدان تعلق یابد.

مثال های نفی حکم به لسان نفی موضوع و نفی حکم به لسان نفی متعلق با هم متفاوت بوده و هر دو مثال شهید صدر، نفی حکم به لسان نفی متعلق است. مثال برای نفی حکم به لسان نفی موضوع یعتبر فی الاستطاعه الرجوع بالکفایه، بود که بیان شد و می توان مثال های دیگری را نیز در نفی حکم به لسان نفی موضوع یا اثبات حکم به لسان اثبات موضوع بیان داشت. به عنوان نمونه اگر در ارتباط با زن حائض گفته شود که من ادرک جزء من الوقت فقد ادرک الوقت و مراد این باشد که اگر زن در قسمتی از وقت نیز طاهر باشد نماز بر او واجب است، با تصرف در موضوع، ملکف به ادا و قضای نماز توسعه پیدا کرده است.

پس تقسیم بندی نحوه رفع و اثبات حکم به این نحو صحیح است که گاه شارع چیزی را که ذاتا موضوع نیست به داعی اثبات حکم موضوع قرار داده و گاه چیزی را که ذاتا موضوع است به داعی نفی حکم از موضوع بودن نفی می کند و گاه چیزی را که ذاتا متعلق نیست به داعی اثبات حکم متعلق قرار داده و گاه چیزی را که ذاتا متعلق است به داعی نفی حکم از متعلق بودن نفی می کند. اما تقسیم بندی شهید صدر در رفع تکوینی و تعبدی و مرفوع حقیقی و تعبدی به هیچ وجه قابل هضم نبوده و وجهی ندارد.

ربا، خمر، صلاه و سایر متعلقات احکام، تنها یک وجود داشته و این گونه نیست که وجودی تشریعی و حقیقی داشته باشند. گاه همین وجود حقیقی خمر برای فقاع اثبات شده و شارع در صدد تخطئه عرف در مصداق یابی برای خمر است و شارع وجود حقیقی خمر را بیان می کند و گاه شارع در مقام تخطئه عرف نبوده و تنها با توسعه متعلق در مقام اثبات حکم متعلقی برای متعلق دیگر است. به نظر می رسد؛ ملاحظه هیچ گاه در ناحیه موضوع نبوده و همیشه ملاحظه در رابطه با نحوه نسبت حکم به موضوع است. گاه نحوه نسبت حکم به موضوع حقیقی بوده مانند موارد تخطئه و گاه نحوه نسبت حکم به موضوع مجازی است مانند لا شک لکثیر الشک که نفی شک از شاک، نفی حقیقی نبوده و به داعی نفی حکم است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص171 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث في علم الأصول، ج‏5، ص: 45 [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏11، ص: 114 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 179 [↑](#footnote-ref-4)